



آش مهربانی

by zahra nemati



در خانه‌ای کوچک، ننه سوسکه مهربان با پسر تپلیش زندگی می‌کرد. تپلی، که مثل یک دسته گل بود، همیشه از مادرش هر چه می‌خواست، به دست می‌آورد. یک روز، تپلی کوچولو از مادرش درخواست آتش کرد.



ننه سوسکه با مهربانی قبول کرد و برای درست کردن آش، به دنبال مواد اولیه رفت. او عدس داشت، اما نخود و لوبیا نداشت. پس از تیلی خواست تا از همسایه‌ها نخود و لوبیا قرض بگیرد.



تیلی به خانه‌ی خاله مورچه رفت، اما او نخود و لوبیایی به تیلی
 نداد. سپس به خانه‌ی بی‌بی پینه دوز رفت، اما او هم چیزی به تیلی نداد.
 تیلی با دست خالی به خانه برگشت.



ننه سوسکه با عدس موجود در خانه، آشی خوشمزه پخت. وقتی
آش آماده شد، ننه سوسکه کاسه‌ای برای خودش و کاسه‌ای برای تیلی
کشید. اما ناگهان فکری به سرش زد



ننه سوسکه، با پشیمانی، دو کاسه آش دیگر برداشت و پر کرد. او به تپلی گفت این کاسه‌ها را به همسایه‌ها بدهد و از آن‌ها عذرخواهی کند. که آششان نخود و لوبیا ندارد.



،خاله مورچه و بی‌بی پینه دوز با دریافت کاسه‌های آش
 خجالت‌زده شدند و فهمیدند که اشتباه کرده‌اند. آن‌ها ظرف‌های خود را پر
 از نخود و لوبیا کردند و برای ننه سوسکه فرستادند، قول دادند که
 قلبشان را پر از مهربانی کنند.